

بررسی مذهب و مشرب کلامی یعقوب بن اسحاق کندی

افشین مؤذن*

چکیده

«یعقوب بن اسحاق کندی» یکی از چهره‌های برجسته علمی جهان اسلام است که معمولاً بعنوان نخستین فیلسوف اسلامی از او یاد میشود. کندی برای نخستین بار در جهان اسلامی فلسفه را بعنوان یک علم مستقل مطرح کرد و علاوه بر ترجمه آثار مختلف در این زمینه به زبان عربی، در جهت معرفی و نشان دادن هماهنگی تفکر عقلی با آموزه‌های دین اسلام تلاش فراوان نمود. اگرچه برخی کندی را منتسب به دین یهود یا مسیح دانسته‌اند، اما شواهد و مدارک موجود حاکی از اعتقاد وی به دین اسلام هستند. همچنین در خصوص مشرب کلامی وی آراء متفاوتی وجود دارد؛ برخی او را پیرو ابوحنیفه، برخی شیعه و گروهی او را منتسب به مکتب معتزله دانسته‌اند. با جستجو در شواهد و مدارک موجود درمیابیم که دلایل اعتقادی و تاریخی متعددی برای نسبت دادن هر یک از این مذاهب به کندی وجود دارد، اما دقت نظر در این دلایل آشکار خواهد کرد که او پیرو نوع خاصی از تشیع رایج در زمانه خویش با عنوان «تشیع محبی» و همچنین مکتب «معتزله بغداد» بوده است که ترکیب این

* کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه امام خمینی؛ moazen.afshin@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۸/۱۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۱۴



دو گرایش، مذهبی را برای او به اثبات میرساند که با عنوان «تشیع معتزلی» معرفی شده است.

کلیدواژه‌ها: یعقوب بن اسحاق کندی، ابوحنیفه، مرجئه، تشیع، معتزله، تشیع معتزلی

* * *

مقدمه

«ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی» ملقب به «فیلسوف العرب» از قبیله سرشناس «بنی‌کنده»، فرزند «اسحاق بن صباح» یکی از فرمانداران کوفه در زمان خلیفه «المهدی عباسی» (۱۵۹-۱۶۹ هـ. ق) و «هارون الرشید» (۱۷۰-۱۹۴ هـ. ق) بود که در حدود سالهای ۱۸۰ تا ۲۵۰ هـ. ق میزیست. کندی در کوفه چشم به جهان گشود و پس از مرگ پدر، همراه با مادرش به بصره مهاجرت کرد و دوران طفولیت خویش را در آن شهر سپری نمود. او سپس در نوجوانی برای فراگیری علم به بغداد نقل مکان کرد و تا پایان عمر در این شهر و در دربار عباسیان به اشتغالات علمی پرداخت.^(۱) یعقوب کندی در میان چهره‌های علمی دوران خود و همچنین در تاریخ اسلام بعنوان یکی از علمای برجسته شناخته شده است و مورخین تألیفات بسیاری را در علوم مختلف به وی نسبت داده‌اند؛ برای مثال «ابن‌ندیم» از نویسندگان سده چهارم هجری در کتاب مشهور خود به نام *الفهرست* در خصوص کندی و درجه علمی وی مینویسد:

[یعقوب کندی] فاضل دهر و یگانه دوران خود در دانستن تمام علوم قدیمه بود.

وی را فیلسوف عرب میخواندند و کتابهایی در علوم گوناگون چون منطق، فلسفه،

هندسه، حساب، ارتماطیقی^(۲)، موسیقی، نجوم و جز اینها دارد.^(۳)

۱۲۰

همچنین «قفطی» از مورخین قرن ششم هجری در کتاب *تاریخ الحکماء* وسعت احاطه کندی در علوم مختلف را بسیار ارزیابی میکند. از نظر وی، کندی تنها شخصی است که مستحق ملقب شدن بعنوان «فیلسوف» در زمانه خویش است. او در اینباره مینویسد:

یعقوب مذکور در ملت اسلامیة به تبخّر در فنون حکمت یونانیه و فارسیه و هندیه مشهور و معروف [بود] و به معرفت احکام و سایر علوم ممتاز و



فیلسوف عرب بوده. یافت نشده در ملت اسلام کسی که از غایت مهارت در علوم فلاسفه مستحق اسم فیلسوف شده باشد، بغیر یعقوب مذکور.^(۴)

بنابراین، کندی یکی از دانشمندان مطرح و صاحب‌نام در میان همعصران خود بوده که علاوه بر علوم موجود، به معارف فرهنگ‌های یونانی، پارسی و هندی نیز احاطه داشته و حتی با مشارکت در ترجمه، کوتاه‌نویسی و در برخی موارد، شرح آثار مختلف، در رواج این علوم نیز نقش مؤثری ایفا کرده است. البته فلسفه‌های یونان قبل از وی و از زمان حمله اسکندر به سرزمین‌هایی که بعدها مرزهای خلافت اسلامی عباسیان را تشکیل داد، وارد شده بود و در زمان جانشینان اسکندر بصورت نظام فکری حکومت غالب در مشرق زمین حضور داشت. همچنین این تفکرات در زمان اشکانیان و ساسانیان در آثار علمی چون منطق، طب، نجوم و کیمیا بشکل ترجمه و تفسیر ظاهر گردیده و از این طریق در میان افکار مردمان این مناطق نیز رسوخ کرده بود. با وجود این، در زمان ظهور کندی و نهضت ترجمه، سنت یونانی در کنار سایر سنت‌های موجود از قبیل سنت‌های ایرانی و هندی و در امتزاج با آنها، در بطن فرهنگ عمومی جریان داشت.^(۵) در میان مسلمانان نیز متکلمان بخصوص متکلمان معتزلی پیش از ظهور نهضت ترجمه از مفاهیم فلسفه یونانی مطلع بودند و در برخی موارد از این آموزه‌ها در تکمیل و تدقیق مباحث خود سود می‌جستند که از جمله آنها میتوان به شخصیت‌هایی چون «ابوالهذیل علاف»^(۶) (ف. حدود ۲۳۵ هـ. ق) و «نظام»^(۶) (ف. حدود ۲۲۰ تا ۲۳۰ هـ. ق) اشاره کرد که علم کلام را بر پایه برخی از مؤلفه‌های فلسفه یونانی استوار ساخته بودند.^(۶) با این حال، هیچکس پیش از کندی بصورت منسجم و نظاممند در جهت معرفی و تهیه آموزه‌ی منسجم از کتب یونانیان تلاش نکرد و عموماً فلسفه تا پیش از وی امری حاشیه‌ی بحساب می‌آمد. در قرن دوم و سوم هجری قمری نیز در جریان‌هایی که با عنوان «نهضت ترجمه» شناخته میشود به دلایل مختلف، توجه بی‌سابقه‌ی نسبت به تحصیل علم و بتبع آن، تحصیل علوم سنت‌هایی غیر از سنت اسلامی از جمله «فلسفه» صورت گرفت که با

توجه به آثار منتسب به کندی و وسعت موضوعاتی که او به آنها پرداخته است، میتوان برای وی نقش قابل توجهی را در این جنبش عظیم علمی در نظر گرفت. البته باید توجه داشت که بعلت مفقود شدن اغلب آثار کندی و اختلاف فاحش مورخان در ذکر تعداد این آثار، ارائه صورتی دقیق از آنها و شاخه‌های مختلف علمی مورد مطالعه کندی کار آسانی نیست؛ اما از گزارشهای موجود که برخی تعداد آثار وی را به ۲۳۸ رسانیده‌اند، بسادگی میتوان به وسعت دانش ابن‌اسحاق در علوم زمانه خویش پی برد.^(۷)

برغم اختلاف صاحب‌نظران در فیلسوف بودن کندی بمعنای دقیق کلمه، معمولاً از وی بعنوان اولین فیلسوف اسلامی یاد میشود. او اولین چهره‌ی است که به فلسفه بمتابۀ یک علم مستقل توجه نمود و در مواجهه با آراء فلاسفه یونان، با حفظ موضع خود بعنوان یک مسلمان، تلاش کرد تا دستاوردهای پژوهشهای فلسفه یونان را بنحوی سازماندهی کند که با اصول و موازین دین اسلام بمتابۀ حقیقتی که از جانب «الله» به ما اعطاء گشته است مغایرت اساسی نداشته باشد و از اینرو تنها به نقل عقاید یونانیان اکتفا نکرد.^(۸) بعلاوه، کندی بر اثر مخالفتهایی که بعلت تازگی مفاهیم و ناآگاهی بسیاری از علما، با آنها مواجه بود مجبور شد که به دفاع از فلسفه بپردازد و در راه شرح و بسط مفاهیم فلسفی گامهای مهمی بردارد، برای مثال، او در نامه‌ی به «المعتصم بالله»، به شرح چپستی فلسفه و عدم تعارض مابین دین و فلسفه پرداخته و برخی از مفاهیم فلسفی را بنحو مفصل توضیح میدهد. اگرچه شاید نتوان کندی را صاحب یک مکتب فلسفی متمایز دانست، اما او بعنوان اولین متفکری که در جهان اسلامی برای ایجاد توافق میان فلسفه و دین تلاش کرد و مفاهیم فلسفی را به دانشجویان مسلمان معرفی نمود، دارای اهمیت فراوان است. تلاشهای وی و همراهانش بستری را فراهم آورد تا دانشمندان و فلاسفه برجستہ‌ی همچون «فارابی» بتوانند در آن شکوفا شوند و قدمهای بلندی در راستای دستیابی به دستاوردهای جدید علمی بردارند.

تأثیر کندی در مورد اخیر تا جایی است که «ابن ندیم» در *الفهرست* نام فارابی را در میان شاگردان کندی ذکر میکند.^(۹) همینطور «قنوجی» در جزء دوم *ابجدالعلوم* که

مربوط به معرفی علوم مختلف است، ذیل عنوان «علم الحکمه»، پس از ارائه شرح مختصری از سرگذشت این علم در یونان، نحوه ورود آن به سرزمینهای اسلامی، کتب مختلف ترجمه شده در این حوزه و معرفی مترجمین و مفسرین آنها، اظهار میکند که «مأمون عباسی» جمعی از مترجمین مملکت را همچون «حنین بن اسحاق» و «ثابت بن قره» برای ترجمه کتابهایی که از روم آورده بودند، گرد هم آورد؛ اما ترجمه‌های آنان بصورت پراکنده، آزاد و بدون نظم مطلوب بودند و توافقی با یکدیگر نداشتند. این ترجمه‌ها که بصورت نامتمرکز انجام شده بودند تا زمان «ملک منصور نوح سامانی» همانطور باقی ماندند تا فارابی به جمع‌آوری آنها پرداخت و خلاصه‌یی آزاد از آنها تهیه نمود که نتیجه آن به حکمت فارابی و کتابی انجامید که حکمت ثانی نامیده شد و از اینرو فارابی به «معلم ثانی» مشهور گشت.^(۱۰)

در نتیجه، براساس آنچه تا کنون از نظر گذشت، کندی نماینده جریانی است که برای اولین بار تلاش کرد تا حدود علم و فلسفه در جهان اسلامی را متناسب با فضای این فرهنگ مشخص نماید و جایگاه تأملات فلسفی را در یک جامعه معتقد و متدین به دین اسلام تعیین کند. متفکرین این جریان با توجه خود به تفکر و فلسفه همچنین تلاشهایشان در این زمینه، بستر بالیدن جریان درخشان فلسفه اسلامی را فراهم آوردند و از این جهت میتوان کندی را بعنوان برجسته‌ترین چهره این جریان، نخستین فیلسوف مسلمان و بنیانگذار جریان حکمت مشاء در میان مسلمانان دانست. بدین ترتیب، بررسی تلقی کندی و همراهان وی از آموزه‌ها و اعتقادات دینی در جهت دستیابی به نحوه نگرش آنها به فلسفه یونان بعنوان اولین مسلمانانی که با التزام به عقاید اسلامی به مفاهیم و آموزه‌های فلسفه‌های یونانی روی آوردند، ضرورت مییابد. برای دانستن نسبتی

۱۲۳

که کندی بین دین و فلسفه برقرار کرد، ابتدا باید بدانیم که از جانب کدام دین و مذهب و با درونمایه‌های ذهنی کدامین رویکرد کلامی با دستاوردهای اندیشه فلسفی مواجه گشته است. بنابراین، نوشتار حاضر با توجه به بررسیهای اندک انجام شده در زمینه زندگی و عقاید کندی و همچنین اطلاعات اندک و پراکنده موجود در این خصوص،



افشین مؤذن؛ بررسی مذهب و مشرب کلامی یعقوب بن اسحاق کندی

تلاش کرده نظریات مختلف دربارهٔ دین و مذهب و همچنین رویکرد کلامی کنندی را مورد بررسی قرار دهد و بوسیلهٔ تطبیق این اظهارات با شواهد و قرائن موجود، حتی‌الامکان به فهمی قابل استفاده از رویکرد مذهبی و کلامی وی دست یابد.

۱. دین کنندی

در خصوص دین «ابویوسف یعقوب بن اسحاق کنندی» برخی از مفسران با استناد به کنیهٔ «ابویوسف» و نام «یعقوب»، به اشتباه او را مردی یهودی دانسته‌اند که اسلام آورد.^(۱۱) به هر حال اینکه وی در زمان اشتغال به فلسفه متدین به دین اسلام بود، امری است معلوم؛ چراکه او بنحوی مشهود اکثر رسائل خود در حوزهٔ فلسفه را با نام «الله» و درخواست توفیق از او آغاز کرده و با مدح و ثنای پروردگار و صلوات بر محمد و خاندان وی به پایان رسانده است؛ بعنوان مثال، او در نامه به المعتصم بالله در فلسفهٔ اولی همانطور که گفته شد و همانند اغلب آثار خود کلام را با «بسم الله الرحمن الرحیم» و ذکر «و ما توفیقی الا بالله»^(۱۲) آغاز کرده و در پایان نیز سخن خود را اینگونه به پایان می‌رساند: «پایان یافت بخش اول از کتاب یعقوب بن اسحاق کنندی و ستایش از آن خدای پروردگار جهانیان است و درود او بر محمد پیامبر و تمامی خاندانش باد.»^(۱۳) بنابراین نمیتوان او را در زمان کتابت این آثار به دین دیگری جز اسلام منتسب کرد؛ اما آیا میتوان این احتمال را صحیح دانست که کنندی ابتدا بر دین دیگری بوده و سپس به اسلام روی آورده است؟

همانطور که گفته شد کنندی از فرزندان قبیلهٔ «بنی‌کنده» یکی از قبایل کهن و نیرومند عرب جنوبی بوده که مردمان آن در دوران پیش از اسلام در ناحیه غرب «حضر موت»^(۱۴) سکونت داشته و سپس در حدود قرن پنجم میلادی به دلایل نامعلوم به مناطق شمالی عربستان همچون «نجد» و «یمامه» مهاجرت کرده‌اند. اگرچه، همچون خود یعقوب کنندی، دربارهٔ دین قبیله بنی‌کنده پیش از ظهور اسلام نیز منابع تاریخی اطلاعات روشنی را به ما عرضه نکرده‌اند، براساس گزارش برخی از پژوهشگران در این حوزه و با توجه به اینکه بنی‌کنده در مجاورت مراکز مسیحی و یهودی‌نشین ساکن



بوده‌اند، احتمال اینکه برخی از ایشان به این ادیان متمایل شده باشند وجود دارد؛^(۱۵) برای مثال، «ابن‌رسته» در *الاعلاق النفسیه* و «محمد حمید الله» در *وثنائق السیاسیه* دین یهود را به کندیان نسبت می‌دهند.^(۱۶) همچنین حسن تقی‌زاده در کتاب *از پرویز تا چنگیز* اظهار می‌کند که ملوک بنی‌کنده پیش از اسلام نصرانی بوده‌اند.^(۱۷)

با این حال، با توجه به دلایلی که ذکر خواهد شد تا حدی دور از ذهن مینماید که یعقوب کندی مورد بحث با آیینی غیر از اسلام زاده شده باشد. دلیل اول اینکه دوران حیات یعقوب کندی در حدود سالهای ۱۸۰ تا ۲۵۰ هـ. ق یعنی اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری بوده است و این درحالی است که بنابر گزارشات تاریخی و تحقیقات انجام شده، در سال نهم هجری و پس از عقد پیمانهای با قبایل یهودی و نصرانی توسط پیامبر اکرم(ص)، در سالی که «سنه الوفود» نامیده شد، از اقصی نقاط عربستان سفیرانی از قبایل مختلف برای اظهار اخلاص پیوستگی به نزد پیامبر(ص) آمدند و در این اثنی قبایلی همچون کنده که از پیش کسی را نفرستاده بودند نیز با ایشان بیعت کردند. بنابراین در سال نهم هجری دست‌کم بزرگان قبیله کنده اسلام آورده و یا در مقابل مسلمانان سر تسلیم فرود آورده بودند.^(۱۸)

همچنین *جدّ الاعلای کندی* در صدر اسلام از اصحاب نبی اکرم(ص) بوده و نیز در خلافت اسلامی صاحب امارت بوده است. «فقطی» در کتاب *تاریخ الحکماء* و در خلال بحث خود پیرامون نژاد و ریشه خانوادگی کندی به این موضوع اشاره کرده و در این خصوص مینویسد:

[یعقوب کندی] از نژاد اشعث بن قیس بن معدی کرب کندی، از ملکزادگان

عرب [بود]. صبح‌جدّ او، در زمان مهدی و رشید عباسی، امیر کوفه بود

جدّ الاعلای وی از اصحاب نبی، صلی الله علیه و آله، و قبل از اسلام بر جمیع

قبیله کنده مَلِک و فرمانروا بوده [است].^(۱۹)

ابن ابی‌اصیبعه نیز در *طَبَقَاتُ الْأَطْبَاءِ* همین مطالب را عیناً بیان کرده مینویسد: پدر کندی، اسحاق بن صباح، برای مهدی و رشید امیر کوفه بود و اشعث بن قیس (جد

اعلامی وی) از اصحاب پیامبر، صلی الله علیه و سلم، و پیش از این بر جمیع [قبیله] کنده فرمانروا بود.^(۲۰)

البته لازم بذکر است که برابر برخی اظهارات «اشعث بن قیس» پس از رحلت رسول خدا(ص) از دین برگشت و پس از اینکه شخصی بنام «زیاد بن بیاضی» در منطقه «نجیر» او را محاصره کرد، وی بناچار تسلیم فرمان او شد؛ اما پس از این ماجرا او با خواهر ابوبکر ازدواج کرد و هنگامی که در کوفه وفات یافت، امام حسن(ع) در زمان صلح با معاویه بر جسد وی نماز گزارد. بر همین اساس میتوان اطمینان داشت که وی دست‌کم به زبان مسلمان بوده و با روشهای اسلامی به خاک سپرده شده است.^(۲۱)

نکته دیگری که در اینجا باید بدان توجه شود این است که متأسفانه در تاریخ اسلام موارد بسیاری بیچشم میخورد که اغلب فرقه‌ها از سوی مخالفانشان متهم به تأثیرپذیری از یهودیت و مسیحیت شده‌اند و انتساب به یهودیت و مسیحیت، در کنار سایر اتهاماتی که فرق مخالف برای بی‌اعتبار نمودن یکدیگر بکار میبردند، از جمله اتهامات رایج در نزاعهای بین فرقه‌بی بوده است که کم و بیش تمام مذاهب در مراحل بدانی دچار شده‌اند. این امر در تاریخ اسلام تا آن حد عمومیت دارد که «گلد زیهر» با اینکه خود یهودی است، تأکید میکند که نسب‌شناسان عرب برای بی‌اعتبار ساختن خاندان و یا اشخاص، آنها را به اصل یهودی نسبت میداده‌اند.^(۲۲) با توجه به این مطلب، دور از ذهن نیست که شخصی با سابقه سیاسی و علمی یعقوب کندی، با توجه به گرایشات علمی که در آن زمان در ممالک اسلامی خیلی هم مورد استقبال نبوده است، مورد هجمه تخریبگران و بدخواهان قرار گرفته و از اینرو به یهودیت و یا ادیان دیگر منتسب شده باشد.

۱۲۶ در نتیجه، این نظریه که کندی بر دینی غیر از اسلام بوده و یا اینکه سپس اسلام آورده است، بسیار بعید بنظر میرسد. نمیتوان تصور کرد که نواده «اشعث بن قیس»، فرمانروای قبیله کنده که در سال نهم هجری اسلام آورده و از اصحاب پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز بوده است، در حدود دویست سال بعد و در زمان شکوفایی اسلام بر دینی غیر از اسلام زاده شده باشد و پدر و جد وی با وجود نامسلمان بودن، در دستگاه خلافت اسلامی

دارای امارت بوده باشند. از اینرو یعقوب کندی قریب به یقین مسلمان بوده است.

۲. مشرب کلامی کندی

در خصوص مذهب و مشرب کلامی کندی در منابع مختلف اظهارات متفاوتی بچشم میخورد و همانند سایر دقایق زندگی وی، در این مورد هم ابهامات بسیاری وجود دارد. اغلب آثاری که وی را از وجهه «کندی فیلسوف» مورد بررسی قرار داده‌اند، عموماً با توجه به نزدیکی برخی از نظریات فلسفی او به متکلمان معتزلی و همچنین دلایل دیگری که در خصوص آن بحث خواهد شد، کندی را معتزلی مذهب معرفی کرده‌اند. بعلاوه، بسیاری از مورخین شیعه نیز نام کندی را در زمره نویسندگان شیعی مذهب ذکر کرده‌اند و حتی در برخی منابع نیز اشاراتی مبنی بر متأثر بودن او از عقاید ابوحنیفه و همکاری با وی بچشم میخورد. با وجود این، شاید هیچگاه نتوان حکمی قطعی در خصوص مذهب کندی صادر کرد؛ اما لازم است که اظهارات متفاوت را با دقت نظر بیشتری مورد بررسی قرار دهیم و با توجه به شواهد موجود تلاش کنیم که در جهت شناختی عمیقتر از اولین فیلسوف اسلامی، نگرش روشنتری نسبت به گرایشهای مذهبی و نظریات متفاوت موجود در این زمینه بدست بیاوریم.

۲-۱. کندی پیرو عقاید ابوحنیفه

رضا کحاله در کتاب معجم المؤلفین، کندی را متأثر از فقه ابوحنیفه دانسته و اظهار میکند که وی در تدقیق مسائل و همچنین تدوین و نشر مذهب حنفی مشارکت داشته است.^(۲۳) اغلب مورخین بر این عقیده‌اند که «ابوحنیفه النعمان بن ثابت بن النعمان بن مرزبان» در سال ۸۰ هـ. ق در کوفه، یعنی محل تولد کندی و همان شهری که پدر کندی حکومت آن را در دست داشت، چشم به جهان گشود و در زمانی قبل از سال ۱۵۰ هـ. ق وفات یافت.^(۲۴) ابوحنیفه در فقه بعنوان بنیانگذار مکتب حنفی و همچنین برجسته‌ترین چهره مکتب کلامی «ارجاء» شناخته شده است و اگرچه کندی در حدود سال ۱۸۰ هـ. ق

یعنی سی سال پس از وفات ابوحنیفه متولد شد، بعید بنظر نمیرسد که با وجود آوازه ابوحنیفه از عقاید وی تأثیر پذیرفته باشد.

اولین وجهی که کندی را به ابوحنیفه نزدیک میکند، ارادت این دو به اهل بیت (ع) است. برخلاف اغلب گزارشهایی که مخالفت و ستیزه‌جویی در مقابل ائمه (ع) را به ابوحنیفه نسبت میدهند، «محمد شفق خواتی» در مقاله‌ی با عنوان «جایگاه اهل بیت (ع) از دیدگاه ابوحنیفه» قرابت ابوحنیفه به اهل بیت (ع) را بخوبی نشان داده است. عقاید ابوحنیفه در اموری همچون مسئله قضا و قدر و اعتقاد به امر بین امرین، جواز قیام بالسیف بر علیه حاکم ظالم، خلق قرآن و همچنین شفاعت، با نظریات اهل بیت سازگاری دارد. وی که در زمان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) میزیست، تحت تأثیر مقام والای علمی این دو قرار داشت و منابع شیعه و سنی بر استفاده او از علم این دو بزرگوار شهادت داده و حتی برخی او را شاگرد امام صادق (ع) معرفی کرده‌اند. بعلاوه، اگرچه ابوحنیفه شهره به سختگیری در قبول احادیث است، در برخورد با احادیث منقول از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بدنبال بررسی سندی و نقد رجالی نبود و روایات ایشان را بصورت مرسل میپذیرفت و بدانها عمل مینمود.^(۲۵) در خصوص ارادت و تعلق خاطر کندی به اهل بیت (ع) نیز روایات و شواهدی وجود دارد که به برخی از آنها خواهیم پرداخت، اما برای اثبات این مطلب در اینجا همین نکته کافی است که بدانیم اغلب مورخان شیعی نام وی را در زمره نویسندگان شیعه‌مذهب ذکر کرده‌اند و این احتمال که وی شیعه‌مذهب بوده باشد نیز وجود دارد.

نکته دیگری که میتواند بعنوان وجه قرابت عقاید کندی و ابوحنیفه مطرح شود، نگرش پیروان مرجئه در خصوص ایمان و تأکید آنها بر بحث «معرفت» است. ۱۲۸ «رسول جعفریان» در کتابی تحت عنوان مرجئه: تاریخ و اندیشه، در عین اینکه ابوحنیفه را برجسته‌ترین چهره این مکتب میداند، وی را بعنوان نظریه‌پرداز رویکرد جدایی ایمان و عمل نیز معرفی میکند. ابوحنیفه معتقد بود که ایمان جدای از عمل است و عمل نقشی در ایمان ندارد.^(۲۶) جعفریان همچنین پنج تلقی متفاوت را در خصوص تعریف ایمان که در میان مرجئیان رایج بوده از یکدیگر متمایز میکند که

وجه تشابه همه آنها تأکید بر بحث معرفت است؛ برای مثال:

در یک نظریه، ایمان عبارت است از معرفت به خدا و کفر عبارت است از جهل به خداوند. در این تعریف آنچه بیش از همه اهمیت دارد، نفس «شناخت» خدا و معرفت اوست. چنین شناختی طبعاً عقلی و قلبی است و هیچ ارتباطی به جوارح و حالاتهای مختلف آن، حتی خضوع قلبی ندارد.^(۲۷)

چنانکه در این مثال بوضوح میتوان دید، در نظر متکلمان مرجئه، ایمان برابر با معرفت به خداوند و کفر برابر با جهل به اوست. با اندکی دقت در عقیده کندی نیز میتوانیم نظری نزدیک به این عقیده را مشاهده کنیم. او در ابتدای نامه به *المعتصم بالله* در فلسفه اولی، فلسفه را بعنوان برترین و شریفترین صنعت بشری معرفی کرده و آن را علم به حقایق اشیاء بقدر توانایی انسان میدانند؛ علمی که برترین بخش آن فلسفه اولی یعنی علم به حق اول است که او علت هر حقی است و از اینرو این علم برتر از علم به معلول است.^(۲۸) بعلاوه، کندی انکار فلسفه و همچنین تلاش در جهت معرفت به حق را ناشی از تنگی اندیشه نسبت به راههای حق و معرفت اندک به اموری که شایسته صاحب نظران است میدانند و به این موارد، ردائلی چون حسد و دنیادوستی را اضافه میکند و چنین افرادی را نمونه کسانی میدانند که دین خود را به دنیا میفروشند. در نهایت نیز در خصوص آنها مینویسد:

آن کس که با تحصیل علم به حقایق اشیاء مخالف است و آن را کفر مینامد، خود بی دین باشد. زیرا علم به حقایق اشیاء، یعنی علم ربوبی، علم وحدانیت، علم فضیلت، علم بر هر امر سودمند و راه رسیدن به آن و دوری از هر امر مضرّ و پرهیز از آن؛ اکتساب همه اینها نیز همان است که پیام آوران راستین از سوی خداوند جل ثناوه آورده اند.^(۲۹)

همچنین در کتاب *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی* در این خصوص آمده است: «اگر فلسفه علم به حقایق اشیاء باشد، بنابراین میان فلسفه و دین اختلافی نیست. از

اینجاست که کندی می‌خواهد میان فلسفه و دین وفق دهد. او می‌گوید که فلسفه و دین هر دو علم به حق هستند.^(۳۰)

بر این اساس میتوان به اهمیت «معرفت» به حق و محوریت آن در بحث کفر و دین در نظر کندی پی‌برد. چنانکه از این آراء برمی‌آید، از نظر وی اصولاً میان ایمان دینی و معرفت به حقایق تمایزی وجود ندارد و این دو مطابق با هم هستند. در عقاید کلامی مرجئی نیز چنانکه آمد ایمان دینی مطابق معرفت به خداوند دانسته شده و کفر نیز در مقابل آن بمثابة جهل به این حقیقت در نظر گرفته شده است.

در اینجا باید به نکته‌یی توجه کرد که همچون تیغ دولبه میتواند بعنوان دلیلی بر اثبات یا انکار دلایل فوق در نظر گرفته شود. نویسندگان، سه مذهب را به کندی نسبت داده‌اند که در اغلب امور بسیار به یکدیگر نزدیک هستند؛ مثلاً برخی از معتزله و مرجئه در خصوص جواز امامت نزد همه مردم نظری نزدیک به یکدیگر دارند. همچنین در مورد قیام بالسیف، برخلاف اهل حدیث که این امر را روا نمیدانستند، معتزله، شیعیان، خوارج و بیشتر مرجئه معتقد بودند در شرایطی که امکان این امر فراهم باشد، دست بردن به شمشیر برای اقامه حق واجب است؛ اگرچه هرکدام در فروع این مسئله اختلافات جدی و اصولی با یکدیگر دارند.^(۳۱) در خصوص مسائلی چون تمایز نهادن میان ایمان و اسلام و همچنین عدم خلود برای مرتکب کبیره نیز نزدیکیهای بسیاری را بین مرجئه و شیعه میتوان مشاهده کرد.^(۳۲) در نتیجه، این شباهتها ممکن است پژوهشگران و فهرست‌نویسان را در تشخیص مذهب کندی به اشتباه انداخته باشد و دانستن این امر اگرچه میتواند در اینجا بعنوان دلیلی بر حنفی بودن و مرجئی بودن کندی تلقی شود، این قابلیت را نیز دارد که تمام دلایلی که بر شمردیم صرفاً برآمده از شباهت مذهب حقیقی کندی با این مذهب ۱۳۰ مورد بحث باشد. رضا کحاله در معجم المؤلفین ذکر میکند که کندی احیاناً در برخی از اصول و فروع با فقه حنفی اختلاف داشته است.^(۳۳) این امر اگرچه میتواند توافق کندی را در اغلب اصول فقهی حنفی نشان دهد، اما اختلافاتی را نیز میان عقاید او و ابوحنیفه پدیدار می‌سازد.

نکته دیگر اینکه مرجئیان در اغلب قیامهایی که بر علیه امویان انجام شده بود،

شرکت داشتند و حتی ابوحنیفه در قیام زید بر امویان حاضر بود و به او کمک کرد.^(۳۴) با وجود مخالفت مرجئیان با بنی‌امیه، هرچند پس از تشکیل حکومت بنی‌عباس تا حدودی خشنود بودند، اما چندی نگذشت که دوباره به ذات انقلابی خویش بازگشتند و با دولت بنی‌عباس نیز درگیر شدند. ابوحنیفه نیز که با هر دو دولت بنی‌امیه و بنی‌عباس مخالف بود بدست منصور عباسی مدتی حبس و شکنجه گشت و پس از آن نیز مسموم شد.^(۳۵) اما کندی در ربار عباسیان صاحب کرسی و کتابخانه بود و میدانیم که در دوران کندی حکومت مرکزی عباسیان تمایل زیادی به اساتید معتزلی مذهب داشت و جز یک مورد در اوایل دوران خلافت متوکل عباسی که عکس‌العملها نسبت به دیدگاههای معتزله آغاز شده بود، احتمالاً مورد دیگری از مشکل وی با خلفای عباسی وجود نداشته است.^(۳۶)

۲-۲. کندی دانشمند شیعه

بسیاری از تاریخ‌نویسان شیعه، نام کندی را در زمره نویسندگان شیعه‌مذهب ذکر کرده‌اند، برای مثال، «آقا بزرگ تهرانی» در کتاب *الذریعه الی تصانیف الشیعه* که مربوط به ذکر کتب نویسندگان شیعه‌مذهب است، آثار یعقوب کندی را ذکر کرده و از وی بعنوان دانشمندی شیعه‌مذهب نام میبرد.^(۳۷) همچنین «سیدبن طاووس» در بخشی از کتاب *فرج المهموم* که به معرفی علمای شیعه علم نجوم میپردازد، به «یعقوب بن اسحاق کندی» اشاره کرده و او را یکی از علمای شیعه برمی‌شمارد و سپس با استناد به کتاب *الفهرست* «ابن‌ندیم» کتب او در علوم مختلف را معرفی میکند.^(۳۸)

۱۳۱ شیخ عبدالله نعمه نیز در کتاب *فلاسفه شیعه*، کندی را در جرگه فلاسفه شیعه مذهب قرار داده و حدود ۲۷ صفحه به بررسی زندگانی، عقاید و آثار وی میپردازد. او علاوه بر استناد به کتاب *فرج المهموم* سیدبن طاووس و گزارشهای تهرانی در این زمینه برای شیعه‌مذهب دانستن کندی، خود دو دلیل را علت اصلی نسبت دادن مذهب شیعه به او ذکر میکند: دلیل اول وی برمبنای محل تولد کندی استوار است. از نظر شیخ نعمه، اینکه



افشین مؤذن؛ بررسی مذهب و مشرب کلامی یعقوب بن اسحاق کندی

کوفه محل تولد کندی بوده می‌تواند ثابت کند که وی تحت تأثیر محیط پیرامون خود بر مذهب تشیع بوده است. دلیل دوم نیز که اغلب بدان استناد شده عباراتی است که کندی در رساله‌های خویش بکار برده است. او در رسائل خویش عباراتی نظیر «الحمد لله رب العالمین»، و «صلواته علی محمدالنبی وآله اجمعین» یا «و الحمد لله رب العالمین، و صلواة علی محمد المصطفی و آله الطاهرين» آورده که در پایان اغلب آثارش قابل مشاهده است.^(۳۹)

بنظر میرسد که حکم مؤلفین شیعه بر گرایش یعقوب کندی به تشیع و دوستی اهل بیت (ع) اغلب براساس همین دلایلی باشد که عبدالله نعمه نیز به آنها اشاره میکند. اما اگرچه عبدالله نعمه این دلایل را برای شیعه دانستن کندی قرینه‌ی محکم میداند و خود را از تحقیق بیشتر بی‌نیاز، بنظر نمیرسد که این دلایل بیشتر از آنچه در بردارند بتوانند ما را به مذهب کندی نزدیک کنند؛ چراکه ارادت به اهل بیت پیامبر اکرم (ص) در میان پیروان مذاهب دیگر از جمله معتزله که کندی نیز بدان نسبت داده شده است دیده میشود و صرف تولد در شهری شیعه‌نشین، در عین اینکه میتواند تقویت کننده نظریه شیعه‌مذهب بودن کندی باشد، نمیتواند بطور کامل این امر را به اثبات برساند. با این حال، دلایل دیگری نیز وجود دارند که شاید بتوانند فرضیه شیعه بودن کندی را تقویت کنند.

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب روایتی از اما حسن عسکری (ع) ذکر میکند که در صورت صحّت میتواند تا حد زیادی اظهارات گفته شده را تأیید کند. او روایت میکند که اسحاق کندی که در آن زمان فیلسوف عراق بود بصورت خصوصی به تألیف تناقضات قرآن میپرداخت. روزی یکی از دانشجویان وی نزد امام ۱۳۲ حسن عسکری (ع) آمد و امام به او فرمودند: «آیا در میان شما کسی نیست تا استادان را از آنچه درباره قرآن مینویسد بازدارد؟» شاگرد جواب داد: «ما شاگردان او هستیم چگونه میتوانیم درباره این موضوع یا غیر آن به او اعتراض کنیم؟» امام فرمود: «اگر چیزی بگوییم به کندی خواهی گفت؟» آن مرد گفت: «آری.» امام فرمودند: «پیش او برو و از وی پرس که آیا از نظر شما ممکن است که منظور قرآن غیر از آن معانی باشد که گمان کرده و

پذیرفته‌اید؟ خواهد گفت ممکن است؛ زیرا اهل فهم است. پس بگو: چه میدانی؟ شاید همانگونه که امکان آن را پذیرفتی، مراد قرآن غیر از آن باشد که تو میفهمی.» شاگرد هم سخنان امام(ع) را به کندی متقل کرد. کندی که این مسئله را در سخن امری محتمل و از نظر عقلی جایز میدانست گفت: «قسم میخورم که این کلام از تو نیست.» آن مرد گفت: «این سخنان از ابو محمد عسکری(ع) است.» کندی گفت: «هم اکنون پیش او میروم که این امر جز از این خاندان بر نمی‌آید.» آنگاه آتش خواست و همه آنچه را که نوشته بود سوزاند و از بین برد.^(۴۰)

بر اساس آنچه از این روایت برمی‌آید بنظر میرسد که کندی از ائمه دوران خود حرف شنوی داشته و مرتبه‌ی خاص برای ایشان قائل بوده است. چه اینکه خود و شاگردان وی در محضر امام(ع) رفت و آمد داشته‌اند و امام(ع) نیز او را از اهل فهم معرفی میکند. بعلاوه در تاریخ الحکماء قفطی به مطلبی اشاره شده که میتواند مهر تأییدی بر شیعه مذهب بودن یعقوب کندی باشد. قفطی در این خصوص مینویسد: «ابن جُلجُل اندلسی آورده که یعقوب بن صباح کندی به‌غایت شریف الاصل است. جدش متولّی ولایات بوده، از جهت بنی‌هاشم.»^(۴۱)

قفطی در اینجا اشاره میکند که جد کندی از جانب خاندان بنی‌هاشم به فرمانداری ولایات گمارده شده است و از اینرو بعید بنظر میرسد که عقاید وی اختلافات فاحشی با نظر شیعیان داشته باشد. علاوه بر اینها، اگرچه اشتراکات زیادی میان عقاید مرجئه، معتزله و شیعه در مباحث کلامی وجود دارد، نظریات کندی در برخی از امور به عقاید شیعه در آن مورد خاص نزدیکتر است تا معتزله و مرجئه و غیره؛ برای مثال، کندی در مبحث قضا و قدر نظری تقریباً مطابق با نظریه شیعه ابراز میکند و بر این اعتقاد است که نه جبر که ۱۳۳ اشعریان و اهل حدیث معتقد بدانند صحیح است و نه تفویض که معتزلیان بیان میکنند و راه میانه این دو را درپیش میگیرد که بسیار نزدیک به نظر ائمه شیعه است و با عنوان «امر بین امرین» مطرح شده است.^(۴۲)

البته با وجود تمام این شواهد بر شیعه بودن کندی، باید توجه داشت که لفظ شیعه در



تمام موارد به یک معنی بر افراد اطلاق نشده است. شیعه در لغت بمعنای «پیرو» است و پس از مرگ عثمان و به خلافت رسیدن امام علی (ع) بطور عام در مقابل اصطلاح «عثمانی» قرار گرفت. با این حال، در همان زمان نیز اصطلاح شیعه بطور یکنواخت بر افراد اطلاق نمیشد؛ مثلاً برخی صرفاً بخاطر ضدیت با عثمان و پیروی از خلیفه مشروع زمان خود، اگرچه خلفای نخست را هم قبول داشتند، از جانب عثمانیان افراطی «شیعه» نامیده میشدند و برخی دیگر نیز از همان نخست خلافت را حق امام علی (ع) از جانب خداوند میدانستند که توسط دیگران غصب شده است.^(۴۳)

رسول جعفریان در ابتدای کتاب *تاریخ تشیع در ایران*، بطور مفصل معانی تشیع را مورد بررسی قرار داده و به چند معنای مراد شده از آن در تاریخ اشاره میکند: معنای اول از تشیع به برخی از شیعیانی اشاره دارد که صرفاً در تقابل عثمانیان و پیروان علی بن ابی طالب، علی (ع) را برتر و فاضلتر از عثمان میدانستند، درحالی که به خلفای پیش از عثمان معتقد بودند. او این گروه را «شیعه عراقی» مینامد؛ شیعیانی که بیشتر از لحاظ سیاسی میتوان آنها را شیعه نامید. صورت دیگر از تشیع آن است که بدلیل دوستی اهل بیت (ع) به افراد اطلاق شده است و از آن با نام «تشیع محبی» نام برده شده است. در این مورد شاید بتوان تا حدی مسئله تفضیل را هم مشاهده کرد، اما بطور کلی علت ظهور اینگونه از تشیع روایات و احادیثی در لزوم دوستی خاندان رسول الله (ص) در متون دینی است. گونه سوم از تشیع که وی به تشریح آن میپردازد «تشیع امامتی» است که گرایشی است که شیعیان در تمامی مسائل فقهی و کلامی از ائمه پیروی کرده و از میان احادیث تنها حدیث ایشان را حجت میدانند. این نوع از تشیع در زمان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) برجستگی خاصی یافت. در این اعتقاد، امام جایگاه خاصی از لحاظ معنوی و فکری دارد و اداره جامعه و تفسیر و تبیین دین از جمله رسالتهای اوست. همچنین از معنای چهارم تشیع با عنوان «تشیع غالی» نام برده شده است که ناشی از محبت قوی به اهل بیت (ع) بوده و در نهایت نسبت دادن صفات لاهوتی به ایشان را در پی داشته است.^(۴۴)

بدین ترتیب، نمیتوان به سادگی و صرفاً با توجه به تعریفی که امروزه از شیعه وجود

دارد و در بیشتر موارد نزدیک به شیعیان امامتی و گروهی است که از جانب عثمانیان رافضی خوانده می‌شدند، گرایش تشیع یعقوب کندی را انکار کرد. اگرچه شاید نتوان کندی را بمعنای امروزی آن در ایران شیعه دانست و ریشه‌های تشیع سیاسی و عراقی هم اصولاً با دوران زندگی کندی فاصله زیادی داشته باشد، آنچه از کندی در دست است بسادگی می‌تواند محبت او را به اهل بیت (ع) اثبات کند. حتی بنابر اظهار جعفریان اصولاً در آن زمان کمتر شخص کوفی دیده می‌شد که گرایش شیعی به معانی مختلف آن نداشته باشد.^(۴۵) با توجه به دورانی که کندی در آن میزیست می‌توان به نحوه تشیع او بیشتر پی برد. اصولاً در قرن سوم و چهارم هجری زمانی که بدون اشاره به مفهوم «رفض» و امثال آن نسبت تشیع به کسی داده می‌شد، حکایت از نوعی علائق شیعی در فرد مورد نظر داشت که یا عثمان را قبول نداشت و یا به هر نحوی مقام و منزلت امام علی (ع) را پس از پیامبر (ص) میدانست؛ در حالی که در همان دوران به کسانی که شیخین را نمی‌پذیرفتند از جانب عثمانیها معمولاً نسبت «رفض» داده می‌شد.^(۴۶)

علاوه بر اینها، جعفریان معنای دیگری از شیعه را با عنوان «تشیع معتزلی» نام می‌برد که با توجه به گرایشات معتزلی ذکر شده برای کندی (که بدان خواهیم پرداخت)، در فهم مذهب وی بسیار راهگشا خواهد بود. گذشته از توافق کلامی در بسیاری از مسائل میان شیعه و معتزله که نشان از تأثیر و تأثر معتزله و شیعه دارد، جعفریان در بحثی تحت عنوان «تشیع معتزلی» با نشان دادن قرابت‌های بسیار میان بعضی از معتزلیان با جریان تشیع، نسبت مثبت موجود میان اعتزال و تشیع را که بمرور زمان نیز گسترش یافت، آشکار می‌سازد. او شرح می‌دهد که این گرایش تا بدانجا فزونی یافت که اصطلاح «معتزلی شیعی» درباره بسیاری از شخصیت‌های برجسته دنیای اسلام بکار گرفته شد.^(۴۷)

با توجه به این مطالب نمیتوان گرایش شیعی کندی را انکار کرد. عوامل مختلفی که به بررسی آنها پرداختیم، بروشنی نشان از گرایش شیعی و نزدیکی عقاید او به مذهب تشیع دارند؛ اما روشن است که او بنحوی که امروزه از تشیع مراد می‌شود،



شیعه نبوده است و نمیتوان وی را شیعه امامی دانست. بنابراین تنها میتوان به محبت کندی به اهل بیت (ع) و گرایش او و خانواده‌اش به امام علی (ع) پی برد و وی را بنحوی از انحاء مرسوم در زمانه خویش شیعه معرفی کرد.

۲-۳. کندی و مکتب اعتزال

مهمترین و جدیترین مذهبی که در آثار مختلف به کندی نسبت داده شده، مکتب «معتزله» است؛ برای نمونه، یوحنا قمیر در کتاب *الکندی فیلسوف بزرگ جهان اسلامی* اظهار میکند که آراء کندی در کلام، بسیار نزدیک به آراء متکلمان معتزله بوده است.^(۴۸) «حنا الفاخوری» و «خلیل الجبر» نیز در کتابی که در زبان فارسی با نام *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی* بیچاپ رسیده است، درعین اینکه کندی را فیلسوفی التقاطی و دارای گرایشهای افلاطونی و ارسطویی معرفی میکنند، او را دارای تمایلات معتزلی میدانند.^(۴۹)

مکتب معتزله یکی از اولین مکاتب فکری - کلامی است که در جهان اسلام رواج یافت. منشأ ظهور این مکتب شهر «بصره» بوده و بنیانگذار آن در بسیاری از منابع «واصل بن عطا» (۸۰-۱۳۱ ه. ق) از شاگردان حسن بصری که از دانشمندان برجسته زمان خود در شهر بصره بود، معرفی شده است. گویا واصل بن عطا در بحث مرتکب کبیره با حسن بصری مخالفت کرده و راه خویش را در پیش گرفته و بدین مناسبت و بر مبنای کلام حسن بصری در خصوص واصل که گفت: «اعتزل عناً» پیروان وی «معتزله» نامیده شدند. همچنین بر این اساس که او در بحث مرتکب کبیره برای اولین بار نظریه «منزله بین منزلتین»^(۵۰) را مطرح کرده، برخی از مورخین پرهیز از شرکت در جنگهای امام علی (ع) ۱۳۶ با خوارج و عثمانیان را علت ظهور این عقیده دانسته و وجه تسمیه «اعتزال» را نیز کناره‌گیری از جنگهای جمل و صفین و بطورکلی جنگهای داخلی مسلمانان معنی کرده‌اند.^(۵۱) به هر حال، با وجود اینکه بظاهر پیروان مکتب اعتزال همانند مرجئیان در دوران جنگهای جمل و صفین از شرکت در غائله کناره گرفتند، اما در دورانهای بعد با تأثر از ائمه (ع) و گسترش پژوهشهای ایشان در علوم از جمله فلسفه، بتدریج به مذهب

تشیع نزدیکتر شدند و حتی در امور سیاسی نیز که گاه از شیعیان پیروی کردند.^(۵۲)

مکتب معتزله نیز همانند هر مکتب دیگری کاملاً یکپارچه و متحد نبوده و در درون آن طیفهای گوناگونی وجود داشته است که از مهمترین جریانات این مذهب میتوان به دو مکتب «بصره» و «بغداد» اشاره کرد. هرچند پیروان این دو مکتب در اصول کلی و روش فکری توافق داشتند، اما در خصوص برخی از مسائل کلامی عقایدی متفاوت اختیار کرده بودند. «مکتب بصره» نخستین مدرسه‌یی بود که توسط «واصل بن عطا» و «امر بن عبید» در این شهر تأسیس شد و بعدها نماینده اعتزال سستی و وفادار به بنیانگذاران این مکتب بود که مشاهیری همچون «ابراهیم نظام» و «جاحظ» از زمره بزرگان این مکتب بحساب می‌آیند. اما «مکتب بغداد» که توسط «بشر بن معتمر» و بر مبنای مخالفت با اسلاف معتزله بنا نهاده شد، با وجود وفاداری به اصول کلی معتزله، راه متفاوتی را در پیش گرفت که اغلب با عقاید امامیه هماهنگ بود. «یعقوب جعفری» در مقاله‌یی با عنوان «دیدگاههای مختلف معتزله بصره و معتزله بغداد» به پنج ویژگی متمایز کننده «مکتب بغداد» از پیروان «مدرسه بصره» اشاره کرده که از جمله آنها میتوان به اعتقاد به تفضیل امیرالمؤمنان علی (ع) بر دیگران، میل به تشیع و همچنین مسئله «محنة القرآن»^(۵۳) اشاره نمود. بعلاوه، معتزله‌یی که به دربار مأمون و هارون الرشید نزدیک شدند، از جمله معتزله بغداد بودند و همانطور که در مقدمات اشاره شد، کندی نیز پس از مهاجرت از بصره به بغداد و علم‌آموزی نزد علمای حاضر در این شهر به دربار عباسیان نزدیک شد و تقریباً تا پایان عمر ارتباط خود را با ایشان حفظ نمود.^(۵۴)

بنابراین، اولین و شاید مهمترین دلیلی که با وجود کمبود منابع میتواند سندی بر ۱۳۷ معتزلی مذهب بودن کندی باشد، مهاجرت به بغداد و شکلگیری شخصیت علمی وی در این شهر و همچنین نزدیکی به دربار عباسیان و حمایت آنها از اوست. چنانکه مأمون و پس از او، معتصم و پس از او، واثق، از معتزله سخت حمایت کردند و خود را معتزلی میخواندند. همچنین معتزلیان از قدرتی که در پی نزدیکی به



افشین مؤذن؛ بررسی مذهب و مشرب کلامی یعقوب بن اسحاق کندی

دربار عباسیان بدست آوردند، در جهت پیشبرد اهداف خود استفاده کردند و اقدام به تأدیب مخالفین خویش نمودند و در این دوران، افراد زیادی از جمله «احمد بن حنبل» طعم زندان را به جرم اعتقادات خود چشیدند.^(۵۵)

در همین دوران، کندی نیز که در دربار عباسیان بسر میبرد، بواسطه ارتباط خوبی که با خلفای عباسی داشت و همینطور با استفاده از امکانات دربار ایشان که خود نیز طالب علم بودند، در پیشبرد اهداف علمی خویش منفعت فراوان یافت. از جمله مستندات که نزدیکی کندی به دربار عباسیان را نشان میدهند میتوان به نامه وی در باب شرح فلسفه اولی به معتصم بالله و همچنین ذکر جمالاتی در مدح خلفای عباسی اشاره کرد؛ برای مثال، او در رساله‌یی که برای احمد بن معتصم نوشت در مدح او گفت: «خدای دراز کناد بقایت را ای فرزند پیشوایان نامی و راهنمایان فرمانروا [که] روشنی گاه دین، افتخار جهانیان و برگزیدگان خداوند از تمامی خلقتند! و...»^(۵۶) این اظهارات دقیقاً مغایر با گرایشهای شیعی کندی است و حتی برخی از اظهارات خود او را نقض میکند.

در دوران متوکل نیز که عقاید وی برخلاف اسلاف او بر ضد معتزله چرخید و تا بدانجا عرصه را بر معتزلیان تنگ کرد که این دوران را «دوران محنت» نامیدند^(۵۷)، کندی با بی‌حرمتی فراوان از دربار اخراج شد و کتابهای او نیز مصادره شدند.^(۵۸) با وجود این، وی چندی بعد دوباره به دربار عباسیان بازگشت؛ اما بنظر نمیرسد که منزلت سابق را در مناسبات خود با متوکل بدست آورده باشد. بنابراین با توجه به گرایشهای اعتقادی و مناسبات سیاسی که در خصوص معتزله و بخصوص معتزله بغداد از نظر گذشت، میتوان کندی را از معتقدان به این مکتب دانست. اما علاوه بر دلایلی که میتوان در گرایشهای سیاسی و اجتماعی کندی برای نزدیکی وی به جریان اعتزال برشمرد، برخی از اعتقادات او نیز بر معتزلی مسلک بودن وی دلالت دارند که از جمله آنها برای نمونه به چند مورد اشاره خواهیم کرد:

اولین نکته‌یی که نزدیکی کندی به معتزله را در امور اعتقادی نشان میدهد «عقل‌گرایی» اوست. هم کندی و هم معتزله بر عقلانیت تأکید ویژه‌یی داشتند و نتایج عقلی برای ایشان

اهمیت فراوان داشت. عقل‌گرا بودن معتزله باعث شد که برای اولین بار آنها از مبانی فلسفی در مباحث خود سود ببرند و دستاوردهای آن را برای پیشبرد مباحث کلامی خود مورد استفاده قرار دهند.^(۵۹) بر همین اساس، کندی نیز تلاش کرد تا میان دین و فلسفه ارتباط برقرار کند و معتقد بود که فلسفه و دین هر دو علم به حق هستند و در این رویکرد تمایلات معتزلی کندی بوضوح قابل ملاحظه است.^(۶۰)

دومین وجه از نزدیکی معنوی کندی به معتزلیان، اعتقاد وی به «تأویل عقلی» آیات قرآن است. کندی از آنجایی که عقل‌گرایی را سرلوحه کار خویش قرار میداد، همانند شیعه و معتزله، امکان تأویل آیات قرآن را میپذیرفت.^(۶۱) اما او برخلاف شیعه امامیه، در این کار التفات چندانی به احادیث و روایات منقول از ائمه نداشت و بیشتر بر عقل تکیه میکرد که همین امر نزدیکی بیش از پیش وی را به معتزله نشان میدهد؛ برای مثال، کندی در رساله‌ی بمنظور پاسخ به پرسش «احمد بن معتصم» در خصوص معنای آیه شریفه «و النجم و الشجر یسجدان»، این آیه را با معیارهای عقلانی تأویل و بروشنی موضع خود در خصوص امکان درک عقلانی آیات قرآن بیان میکند. کندی در راه تأویل این آیه ابتدا با بررسی زبان‌شناسانه، معانی مختلف «سجده» را روشن و سپس با تأمل عقلی در افلاک، «سجود» را بمعنای مطیع بودن تأویل میکند. او در اینجا معتقد است که معیار صدق این تأویل عدم منافات آن با کلام پیامبر (ص) و قرآن میباشد^(۶۲) و در خصوص امکان تأویل عقلی آیات قرآن مینویسد:

به جانم سوگند که سخن [گوینده] صادق، یعنی محمد- درود خداوند بر او- و آنچه از خداوند عزوجل رسانده، همگی با معیارهای عقلانی قابل درکند؛ [معیارهایی که] هیچکس، جز آنکه از صورت عقل محروم و از تمامی مردم به صورت جهل متحد باشد، آنها را انکار نمیکند.^(۶۳)

بعلاوه، جریان اعتزال در بحث حدوث کلام الله و فشار زیادی که در این خصوص بر نامعتقدان به این امر آورد بسیار مشهور است. تأکید معتزله بر بحث

حدوث کلام الله ریشه در بحث عمیقتری دارد که از اصول این مذهب بشمار میرود و آن تأکید معتزلیان بر اصل «توحید» است. مؤلفان کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلامی در این خصوص مینویسند: «[معتزله] برای این رأی [ازلی دانستن کلام الله] به مبارزه برخاستند و معتقد شدند که کلام خدا را ازلی و قدیم دانستن با توحیدی که از آن دفاع میکنند منافات دارد. پس قرآن که کلام خداست حادث است.»^(۶۴)

کندی نیز هم‌رأی با معتزله، در مباحث خود تأکید زیادی بر «توحید» و «تنزیه» الله دارد؛ مثلاً او در «فن چهارم» نامه به المعتصم بالله واحد حقیقی را چیزی میدانند که برخلاف اشیاء، ترکیب و کثرت نمیپذیرد و هیچیک از معقولات را چون ماده، جنس، نوع، هیولی، صورت و ... ندارد.^(۶۵) او همچنین در رساله‌یی که برای «علی بن جهم» در اثبات یگانگی خداوند و تناهی جرم عالم نوشته، قائل به قدیم بودن جرم عالم، حرکت و زمان نیست و برخلاف ارسطو به حدوث عالم معتقد است و به اثبات خالق برای آن میپردازد. او در این رساله اظهار میکند که واحد، غیرمتکثر است و پاک و برتر از صفاتی است که ملحدان به آن نسبت میدهند؛ ازلی است و پدید آورنده همه موجودات و شبیه هیچکدام از مخلوقاتش نیست، زیرا کثرت در او راه ندارد.^(۶۶) بی‌شک در این اظهارات، اعتقاد کندی به «توحید»، «تنزیه» و «حدوث» عالم تقریباً همانطور که معتزله بیان کرده‌اند بروشنی مشاهده میشود.

بدین ترتیب گرایشهای معتزلی کندی را همانند تمایلات شیعی وی نمیتوان انکار کرد. مواضع سیاسی و اجتماعی کندی و همچنین سیر مجاهدات علمی وی نشان از نزدیکی او به مکتب اعتزال دارد. همچنین با جستجو در آثار برجای مانده از او و با توجه به اینکه بنحوی گسترده با فلاسفه یونان آشنا بوده و به دستاوردهای ایشان پرداخته است، ۱۴۰ ریشه‌های معتزلی اعتقادات وی بیش از پیش بر ما نمایان میشوند. اما با وجود تمایلات شدید شیعی موجود در کندی و گرایشات سیاسی وی، بنظر میرسد که در استنتاج خود از این مقدمات باید نقش بیشتر و قویتری برای مکتب «معتزله بغداد» بعنوان مکتبی که در عین پایبندی به اصول معتزله تمایلات زیادی به تشیع داشتند، در نظر بگیریم. همچنین بنحوی میتوانیم ارتباطاتی میان «تشیع معتزلی» که جعفریان بعنوان جریان از تشیع در

تاریخ از آن نام برده است و معتزلیان بغداد، برقرار سازیم.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه از نظر گذشت، نتیجه بحث جاری تا حد زیادی روشن است. برای جمع‌بندی مطالب عنوان شده ابتدا باید به چند نکته توجه شود: اولین نکته‌ی که در قضاوت در خصوص عقاید هر شخصی از جمله یعقوب کندی همواره باید مد نظر قرار گیرد، این است که مرزبندی‌های میان مکاتب علمی و اعتقادی در عالم واقع محلی از اعراب ندارند و هرکدام از مکاتب، دارای طیف‌های متنوعی هستند که در مواردی می‌توانند به یکدیگر نزدیک و یا از هم دور شوند. بنابراین نمی‌توان میان شیعه، معتزله و مرجئه تمایز تام قائل شد. مکاتب تشیع، اعتزال و ارجاء که شرح مختصری از آنها در نوشتار حاضر از نظر گذشت، در مواردی به یکدیگر نزدیک میشوند و در موارد دیگر فرسنگها از هم فاصله میگیرند. از طرف دیگر، کمتر میتوان دو شخص را با افکار و عقاید کاملاً یکسان یافت و با توجه به این امر، مکاتب مختلف فکری نیز که متشکل از احاد گسترده‌ی بخصوص از قشر فرهیخته هر جامعه هستند، نمیتوانند در درون خود خالی از تعارض و اختلاف نظر باشند و ممکن است افرادی که متعلق به مکتبی خاص شناخته میشوند، برخی از مبانی آن مکتب را نپذیرند و در مسائل خاصی به مکاتب مخالف نزدیکتر شوند. در نتیجه، نمیتوان با استناد به صرف اینکه کندی در مسئله‌ی نزدیک به یک مذهب بخصوص است، او را تماماً پیرو آن مذهب دانست و با استناد به مغایرت یک عقیده و یا بوسیله یک شاهد تاریخی مکتبی را از وی سلب کرد؛ بخصوص که او از متفکرین پیشرو دوران خویش بوده است و بعید بنظر میرسد که با وجود دقت نظری که از چنین اندیشمندی انتظار میرود، کورکورانه و بدون دخل و تصرف، مکتبی را بدون تأمل بپذیرد و خود را کاملاً و چشم‌پسته پیرو آن بداند. نکته دیگر اینکه براساس شواهد موجود و همچنین اظهارات متخصصین امر،

متأسفانه در تاریخ تفکر اسلامی و در نزاعهای فکری میان مسلمانان، گهگاه مشاهده میشود که منتسب کردن افراد به یک دین یا مذهب خاص صرفاً در جهت تخریب چهره وی و از بین بردن وجهه اجتماعی او انجام میشده است. اگر در تاریخ تفکر اسلامی و در مذهب چهره‌های مطرح اندکی تفحص کنیم، درمی‌یابیم که مثلاً منتسب کردن به یهودیت و مسیحیت و یا حتی نسبت دادن اشخاص به مکتب مرجئه، رافضی، مجوس و ... بسیار رایج بوده و بکرات یکدیگر را به این مذاهب متهم کرده‌اند. از اینرو با توجه به این واقعیت نمیتوان بسادگی و با استناد به اینکه شخصی در تاریخ منتسب به مذهب خاصی شده است، در خصوص دین و مذهب و گرایشهای کلامی او قضاوت نمود. بنابراین، اگرچه اظهارات جانبی در این خصوص بسیار مهم و راهگشا است، اما برای اینکه بتوانیم در اینباره به نتیجه‌ی قابل توجه دست یابیم، ضروری است که بیشتر تکیه خود را بر عقاید موجود قرار دهیم و استنتاج خویش را در کنار شواهد تاریخی، بر آنچه عملاً یک شخص بدان معتقد بوده است، استوار سازیم.

با وجود شواهد مذکور در خصوص دین‌کندی، کمتر میتوان به مسلمان بودن وی شک کرد. آثار وی با وجود گرایشهای فلسفی با تمام ملاحظات اسلامی به نگارش درآمده‌اند. همچنین جد اعلای کندی «اشعث بن قیس» طبق مدارک موجود، در صدر اسلام، مسلمان شده و از اصحاب پیامبر اکرم (ص) بوده است و با توجه به اینکه کندی در قرن دوم و سوم هجری قمری زندگی میکرده و خاندان وی از جمله پدر او در خلافت اسلامی صاحب امارت بوده‌اند، بعید بنظر میرسد که دین آنها جز اسلام بوده باشد.

اما اظهارات و شواهد متفاوت موجود درباره مذهب و مشرب کلامی کندی موضوع

۱۴۲ را تا حدی پیچیده میکند. چنانکه از نظر گذشت، برای هر کدام از مذاهبی که کندی را بدانها نسبت داده‌اند، کم و بیش منقولات و دلایلی میتوان یافت که برای استنتاج از این دلایل ناچار باید نکاتی را که پیش از این متذکر شدیم، بخاطر داشته باشیم. بررسی دلایلی که پیش از این برای هر کدام از این مذاهب مطرح گردید و درباره آنها بحث شد، شبهه‌ها را در خصوص معتزلی بودن کندی تا حد زیادی از بین میبرد. کندی هم از لحاظ برخی از

عقاید اساسی و هم از نظر خط مشی و روابط سیاسی و اجتماعی، نزدیکی و همسانی بسیاری با پیروان مکتب «اعتزال» داشته است. اما بسادگی نمیتوان دلایل و شواهدی را که در خصوص شیعه بودن وی بیان کردیم، نادیده گرفت. او علاوه بر اینکه با احتمال قوی در کوفه عمدتاً شیعه‌نشین متولد شده است، از خود ارادت بسیار نسبت به اهل بیت (ع) نشان داده و در برخی از عقاید نیز با نظریات شیعیان توافق کامل دارد. با این حال، با توجه به مطالبی که درباره معانی مختلف تشیع و همچنین مکاتب مختلف معتزلیان بیان شد، بسادگی نمیتوانیم این دوگانگی موجود را برطرف سازیم. عقاید و مشی سیاسی کنندی نشان میدهد که او نزدیکی بیشتری به معتزلیان مکتب بغداد داشته است. کنندی در دوران نوجوانی در جهت کسب دانش به بغداد مهاجرت کرد و پس از چندی به دربار عباسیان راه یافت و همانطور که بیان شد، پیروان مکتب معتزله بغداد نیز به حکومت عباسیان بسیار نزدیک بودند و از این قدرت و نفوذ بدست آمده در غائله «محنة القرآن» استفاده فراوان بردند. همچنین آنها از لحاظ عقاید برخلاف معتزلیان مکتب بصره، همراهی بیشتری نسبت به عقاید امامیه از خود نشان میدادند و اغلب معتقد به تفضیل امام علی (ع) نسبت به عثمان بودند. با وجود این، نمیتوان نظر کسانی که کنندی را شیعه دانسته‌اند، مردود اعلام کرد؛ چراکه با توجه به مفاهیم گوناگون تشیع و این امر که در زمان کنندی اغلب شیعه به معنایی که تحت عنوان «تشیع محبی» بیان شد، بکار گرفته شده است، میتوان کنندی را نیز حقیقتاً و بمعنای «محبی» شیعه دانست.

در نتیجه، شاید بهترین مذهبی که بتوان کنندی را بدان منتسب کرد، همان گرایش از تشیع باشد که رسول جعفریان با نام «تشیع معتزلی» از آن نام برده است. این گرایش از تشیع که در آن دوره روز بروز در میان مردم گسترش مییافت، تا حد زیادی میتواند نسبت ۱۴۳ مثبت میان تشیع و پیروان مکتب معتزله و جریان فکری که بر اثر این نسبت مثبت پدید آمد را به ما نشان دهد؛ مکتبی که تشیع رایج آن دوران را که بیشتر بمعنای محبت و دوستی اهل بیت (ع) است، دربردارد و آن را در پیوند با گرایشهای سیاسی و عقلی معتزله قرار میدهد. اما اگر بخواهیم بنحوی ریشه‌ی و عمیقتر تمایلات فکری کنندی را در میان



فلسفه، علوم تجربی، کلام معتزلی، شیعی، حنفی و ... دریابیم، باید بدین امر توجه کنیم که نمیتوان او را تماماً دلبسته یک مذهب خاص دانست. با جستجو در عقاید و اشتغالات کندی درمیابیم که او در اغلب علوم دستی داشته و از عقاید مختلفی تأثیر پذیرفته است، بنحوی که وی را اندیشمندی التقاطی معرفی کرده‌اند. او در بحث معرفت به مرجئه نزدیک میشود و در اصول علمی خود به مکتب اعتزال پایبند میماند. همچنین با وجود مخالفتهای فراوانی که از جانب قدرت حاکم در زمانه او در برابر گرایشات شیعی وجود داشت، وی محبت خود به اهل بیت(ع) و دوستی با ایشان را بصراحت بیان میکند. بنابراین، شاید بهترین مذهبی که گرایشات اعتقادی کندی را بدرستی نشان میدهد، همان مذهبی است که طبق روایت ابن شهر آشوب امام حسن عسکری(ع) به کندی نسبت داده که وی را «اهل فهم» برمی‌شمارد و همین امر را دلیل بر این میداند که او سخن حق وی را خواهد پذیرفت.

پی‌نوشتها:

۱. جمالپور، بهرام، «کندی مؤسس حکمت مشاء در اسلام»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.
۲. قنوجی در جزء دوم/بجاءالعلوم علم فلسفه را به چهار شاخه ریاضی، منطق، طبیعی و الهی تقسیم میکند و شاخه ریاضی را نیز به چهار شاخه الارتماطیقی، الجومطریا، علم الاسطرلاب و علم الموسیقی تقسیم مینماید و سپس «الارتماطیقی» را علم به خواص عدد بدون انطباق آن به موجوداتی شرح میدهد که با اعداد شمارش میشوند و اظهار میکند که این علم توسط فیثاغورس و نیکوماخوس ذکر شده و علم حساب هندی و قفطی زنگی را بعنوان زیر مجموعه‌های آن نام میبرد. (القنوجی، صدیق بن حسن‌خان، *بجاءالعلوم، الجزء ثانی*، ص ۴۱۴ و ۴۱۵) همچنین در صفحه ۴۹ همین کتاب، شرح علم «الارتماطیقی» بصورت مجزا و مشروح آورده شده است (همان، ص ۴۹-۵۱).
۳. ۱۴۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه رضا تجسد و علی بن زین‌العابدین مازندرانی، ص ۴۶۵.
۴. قفطی، *تاریخ الحکماء*، ترجمه بهین دارائی، ص ۵۰۰.
۵. «کندی مؤسس حکمت مشاء در اسلام»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴، ص ۳۴۳. همچنین ر.ک: بیگدلی، علی، «نهضت ترجمه در جهان»، مجله معرفت، ش ۵، ص ۴۰-۴۳.
۶. فلیکس کلاین، فرانک، «کندی»، ترجمه روح‌الله عالمی، *تاریخ فلسفه اسلامی*، زیر نظر سیدحسین نصر، ج ۱، ص ۲۷۹.



۷. برای نمونه ر.ک: تاریخ الحکماء، ص ۵۰۰ - ۵۰۶.
۸. الفاخوری، حنا؛ الجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ۳۷۶، ۳۹۳.
۹. الفهرست، ص ۴۷۴.
۱۰. ابجدالعلوم، جزء ثانی، ص ۲۵۵.
۱۱. قمیر، یوحنا، الکندی فیلسوف بزرگ جهان اسلامی، ترجمه و تحشیه صادق سجادی، ص ۹.
۱۲. «و توفیق جز از خدای نیست».
۱۳. کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، مجموعه رسائل فلسفی کندی، سیدمحمود یوسف ثانی، ص ۷، ۵۹.
۱۴. منطقه‌یی در جنوب صحرای عربستان و در حدود سرزمینهای یمن کنونی.
۱۵. تقی‌زاده، حسن، از پرویز تا جنگیز: استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران، ص ۲۳ - ۲۵.
۱۶. عبدی، سیاوش، «قبیله کنده قبل از اسلام»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام، دوره ۷، ش ۴، ص ۲۳-۵.
۱۷. از پرویز تا جنگیز: استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران، ص ۲۴.
۱۸. فیلیپ، م. حتی، تاریخ عرب ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۵۱.
۱۹. تاریخ الحکماء، ص ۴۹۹.
۲۰. ابن ابی‌اصبغه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، ص ۲۸۵.
۲۱. ابن سعد کاتب واقدی، محمد، طبقات الکبیر، محمود مهدوی دامغانی، ج ۶، ص ۴۶۹.
۲۲. جعفریان، رسول، مرجه: تاریخ و اندیشه، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.
۲۳. رضا کحاله، عمر، معجم المؤلفین: تراجم مصنفی الکتب العربیه، الجزء الرابع، ص ۱۲۵.
۲۴. ابوزهره محمد، ابوحنیفه: حیات و عصره، آراوه و فقهه، ص ۱۴ و ۱۵.
۲۵. خواتی، محمدشفق، «جایگاه اهل بیت (ع) از دیدگاه ابوحنیفه»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی طلوع، ش ۱۷، ص ۱۴۵ - ۱۷۴.
۲۶. مرجه: تاریخ و اندیشه، ص ۵۸-۶۶.
۲۷. همان، ص ۶۸.
۲۸. مجموعه رسائل فلسفی کندی، ص ۷ و ۸.
۲۹. همان، ص ۱۰.
۳۰. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۷۸.
۳۱. مرجه: تاریخ و اندیشه، ص ۸۹-۹۱.
۳۲. همان، ص ۱۰۷-۱۱۳.
۳۳. معجم المؤلفین: تراجم مصنفی الکتب العربیه، الجزء الرابع، ص ۱۲۵.
۳۴. مرجه: تاریخ و اندیشه، ص ۱۶۸.
۳۵. همان، ص ۱۷۶-۱۷۹.
۳۶. «کندی مؤسس حکمت مشاء در اسلام»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۰۱ و

- ۱۰۲ و ۱۰۴ و ص ۳۵۵.
۳۷. برای نمونه، ر.ک: آقا بزرگ طهرانی، محمدحسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۴، ص ۷۸ (مورد ۴۰۱)؛ همان، ج ۱، ص ۳۷۷ (مورد ۱۹۶۱).
۳۸. سیدبن طاووس، رضی الدین ابی القاسم علی، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.
۳۹. برای مثال ر.ک: مجموعه رسائل فلسفی کندی، ص ۵۹، ۸۶، ۹۲.
۴۰. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۵۲۵ و ۵۲۶.
۴۱. تاریخ الحکماء، ص ۵۰۰.
۴۲. مجموعه رسائل فلسفی کندی، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
۴۳. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران: از آغاز تا طلوع دولت صفوی، ص ۱۹-۲۱.
۴۴. ر.ک: همان، ص ۲۲-۶۲.
۴۵. همان، ص ۲۶.
۴۶. همان، ص ۷۷.
۴۷. ر.ک: همان، ص ۶۲-۷۷.
۴۸. الکندی فیلسوف بزرگ اسلامی، ص ۹.
۴۹. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۷۶، ۳۷۸.
۵۰. مرتکبان کبایر که حسن بصری آنها را «منافق» مینامید و خوارج آنان را «کافر» میدانستند و واصل بن عطا و در پی او دیگر معتزلیان معتقد بودند که آنها نه کافرند و نه مؤمن بلکه فاسقند و فسق درجه‌ی است میان کفر و ایمان. (ر.ک: مطهری، مرتضی، کلیات علوم اسلامی: کلام و عرفان، حکمت عملی، ج ۲، ص ۲۸، ۳۶)
۵۱. همان، ص ۱۸-۲۶؛ همچنین ر.ک: ربانی گلپایگانی، علی، درآمدی بر علم کلام، ص ۲۴۹.
۵۲. مرجئه: تاریخ و اندیشه، ص ۱۸-۲۶.
۵۳. «محنة» بمعنای آزمایش است و «محنة القرآن» عبارت است از آزمایش مردم که آیا به خلق و حدود قرآن قائل هستند یا به قدیم بودن آن و در صورت اعتقاد به قدیم بودن قرآن از جانب معتزله بغداد مورد تکفیر قرار می‌گرفتند. (ر.ک: جعفری، یعقوب، «دیدگاه‌های مختلف معتزله بصره و معتزله بغداد»، نشریه کلام اسلامی، ش ۱۳، ص ۳۹-۴۶).
۵۴. ر.ک: همانجا.
۵۵. کلیات علوم اسلامی: کلام و عرفان، حکمت عملی، ج ۲، ص ۴۷.
۵۶. مجموعه رسائل فلسفی کندی، ص ۱۲۷.
۵۷. کلیات علوم اسلامی: کلام و عرفان، حکمت عملی، ج ۲، ص ۴۷.
۵۸. نعمه، عبدالله، فلاسفه شیعه، سیدجعفر غضبان، ص ۴۵۵.
۵۹. «کندی»، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۲۷۹.
۶۰. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۷۸.
۶۱. همان، ص ۳۷۶؛ همچنین در جهت آگاهی از بحث تأویل در نظر شیعه و معتزله ر.ک: درآمدی بر علم کلام، ص ۲۵۲.

۶۲. ر.ک: مجموعه رسائل فلسفی کندی، ص ۱۲۷-۱۴۰.

۶۳. همان، ص ۱۲۷.

۶۴. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۱۲۰.

۶۵. مجموعه رسائل فلسفی کندی، ص ۵۷.

۶۶. همان، ص ۹۴-۱۰۰.

منابع:

۱. آقا بزرگ طهرانی، محمدحسن، الدررعه الی تصانیف الشیعه، کتابخانه اسلامیة تهران، ۱۳۸۷.
۲. ابن ابی اصیبه، عُیون الأنباء فی طبقات الأطباء، شرح و تحقیق الدكتور نزار رضا، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاة، ۱۲۹۹.ق.
۳. ابن ندیم، الفهرست، ترجمه رضا تجسد و علی بن زین العابدین مازندرانی، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۳.
۴. ابن سعد کاتب واقدی، محمد، طبقات الکبیر، محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر فرهنگ و اندیشه، ج ۶، چ ۲، ۱۳۷۴.
۵. ابن شهر آشوب، مشیرالدین ابن عبدالله محمد، مناقب آل ابی طالب، نجف، مطبعة الحیدریه، ج ۳، ۱۳۷۶.
۶. ابوزهره، محمد، ابوحنیفه: حیاة و عصره، آراؤه و فقهه، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۳۶۹.
۷. الفاخوری، حنا؛ الجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، عبد الحمید آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۸. القنوجی، صدیق بن حسن خان، ابجد العلوم: الجزء الثانی، طبع و وضع فهارسه حمید الجبار زکار، دمشق، منشورات وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ۱۳۷۸.
۹. بیگدلی، علی، «نهضت ترجمه در جهان اسلام»، مجله معرفت، ش ۵، ص ۴۰-۴۳، ۱۳۷۲.
۱۰. تقی زاده، حسن، از پرویز تا چنگیز: استیلای عرب تا ایلغار مغول در ایران، تهران، کتابخانه طهران، ۱۳۱۰.
۱۱. جعفریان، رسول، مرجئه: تاریخ و اندیشه، قم، نشرخرم، ۱۳۷۱.
۱۲. _____، تاریخ تشیع در ایران: از آغاز تا طلوع دولت صفوی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۸.
۱۳. جعفری، یعقوب، «دیدگاههای مختلف معتزله بصره و معتزله بغداد»، نشریه کلام اسلامی، ش ۱۳، ص ۳۹-۴۶، ۱۳۷۴.
۱۴. جمالپور، بهرام، «کندی مؤسس حکمت مشاء در اسلام»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴، ص ۳۴۳-۳۸۸، ۱۳۶۲.
۱۵. خواتی، محمد شفق، «جایگاه اهل بیت (ع) از دیدگاه ابوحنیفه»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی (طلوع)، ش ۱۷، ص ۱۴۵-۱۷۴، ۱۳۸۵.
۱۶. ربانی گلپایگانی، علی، درآمدی بر علم کلام، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۷.
۱۷. رضا کحاله، عمر، معجم المؤلفین: تراجم مُصنّفی الکُتب العربیة، الجزء الرابع، بیروت مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴.ق.

۱۴۷



افشین مؤذن؛ بررسی مذهب و مشرب کلامی یعقوب بن اسحاق کندی

سال هشتم، شماره دوم
پاییز ۱۳۹۶
صفحات ۱۱۹-۱۴۸

۱۸. سید بن طاووس، رضی اللّٰه عنہ، *فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، نجف، منشورات المطبعة الحیدریہ، ۱۳۶۸.
۱۹. عبدی، سیاوش، «قبیله کنده قبل از اسلام»، *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام*، دوره ۷، ش ۴، ص ۲۳-۵، ۱۳۸۵.
۲۰. فلیکس کلاین، فرانک، «کندی»، ترجمه روح الله عالمی، *تاریخ فلسفه اسلامی*، زیر نظر سید حسین نصر، تهران، نشر حکمت، ج ۱، چ ۴، ص ۲۷۹-۳۰۴، ۱۳۸۹.
۲۱. فیلیپ، حتی، *تاریخ عرب ۱*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، ۱۳۷۲.
۲۲. قفطی، *تاریخ الحکماء*، ترجمه بهین دارائی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، (گنجینه تاریخ و تمدن شماره ۲۷)، ۱۳۴۷.
۲۳. قمیر، یوحنا، *الکندی فیلسوف بزرگ جهان اسلامی*، ترجمه و تحشیه صادق سجادی، تهران، انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳.
۲۴. کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، *مجموعه رسائل فلسفی کندی*، سید محمود یوسف ثانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۷.
۲۵. مطهری، مرتضی، *کلیات علوم اسلامی: کلام و عرفان*، حکمت عملی، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مطهری، ج ۲، چ ۲۷، ۱۳۸۱.
۲۶. نعمه، عبدالله، *فلاسفه شیعه*، سید جعفر غضبان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.